



فهرست:

۲	گروه نهم: روایات ظهور بدعت
۲	بحث دلالتی:
۳	مفاد اذا ظهرت البدع
۵	فروع
۵	فرع ۱: تقسیم بندی حکمی روایات
۶	فرع ۲: مصادیق ارشاد
۶	فرع ۳: مراد از احکام
۶	فرع ۴: شمول حکم
۷	فرع ۵: ارشاد در موضوعات



بسم الله الرحمن الرحيم

تا اینجا به طور مفصل همه اطراف بحث ارشاد جاهل و همه ادله و مستندات این قاعده بررسی شد و چند طائفه روایات که در بحار در باب ادله نشر علم بود ذکر شد و اینها در ذیل قاعده ارشاد قرار داده شد و می‌توان روایات دیگر و طوائف دیگری نیز به این باب افزود.

گروه نهم: روایات ظهور بدعت

طائفه دیگر و مرتبط با بحث ارشاد جاهل روایاتی است که می‌فرماید «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالَمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ»^۱، این روایت در اصول کافی در ابواب علم در جلد اول با عنوان البدعة و القیاس است یک روایت در آنجا آمده است ولی شاید بیش از آن یک روایت، روایاتی در این زمینه باشد ولی در مورد بقیه‌اش فحص نشده است، ولذا از لحاظ سندی نمی‌توان مطمئن شد که در چه وضعی است!! ولی این چند روایت در عامه و خاصه است و مفادش این است که «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالَمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ».

این روایات بر فرض این‌که سند داشته باشد - احتمالاً روایت معتبری بینشان باشد یا تعددی داشته باشند - اما از نظر دلالی، نکاتی بیان می‌شود.

بحث دلالی:

مدلول این روایات این است که اگر بدعتی پیدا شد عالمان باید علمشان را اظهار کنند و بیان کنند.

۱- نکته اول این است که موضوع این روایات جایی است که بدعتی پیدا شده است یا در عقاید و یا در احکام، بدعت و چیزی که خلاف شرع است پیدا شده است. بدعت در مواردی که با یک روش درست اجتهادی کسی در فروع و مسائل، چیزی می‌گوید که با شهرت و اجماع سازگار نیست با آن بدعت حاصل نمی‌شود، بدعت در جایی است که با یک ضروری دین تفاوتی داشته باشد و خلاف ضروری دین باشد، و الا اگر چیزی ضروری دین نیست ولو ضروری فقه هم حتی باشد خیلی معلوم نیست بدعت باشد. بنابراین دامنه بدعت، محدود است و در جایی است که امری جزء مسلمات شرع (حوزه اعتقادات یا اخلاق یا فقه) باشد ولی جزء مسلمات شرع و دین باشد سخنی خلاف این مطرح کردن، بدعت است البته اینها جای تفصیل دارد ولی فعلاً در همین حد کافیت.

^۱ - بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۴۸، ص ۲۵۲.



مفاد اذا ظهرت البدع

دو احتمال در «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ» وجود دارد:

آیا بدعت، مطلق است یا بدعتی است که مطرح است و رواج و شیوع دارد!! و یا بدعت در محدوده‌ای که منتقل می‌شود عالم باید اظهار خلاف آن کند و لذا این احتمال سوم اولی است؛ و لذا اگر بدعت در گوشه‌ای است که هیچ کس از آن مطلع نیست، مشمول اینجا نیست، چون اینجا اذا ظهرت البدع آمده است، اگر این روایات معتبر باشد و البته اگر معتبر هم نباشد منطقی این است، إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ، - روایت کافی، مرفوعه است - بنابراین موضوع، بدعت است.

۲- موضوع، ذات و صرف بدعت نیست، بلکه ظهور بدعت و نشر بدعت است. این نشر، نسبی است یعنی تناسب اظهار علم با ظهور بدعت است به همان میزان که بدعت در همان محیطی که رواج پیدا کرده در همان محیط با آن مقابله کند اما فراتر از آن را نمی‌گیرد.

۳- میزان وظیفه اظهار علم در برابر بدعت یا مقابله در برابر بدعت در همان دایره‌ای است که بدعت ظهور و نشر پیدا کرده است.

پس اولاً موضوع، بدعت است، ثانیاً، ظهور بدعت است، ثالثاً میزان وظیفه مقابله، در دایره‌ای است که بدعت، نشر پیدا کرده است که «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فَعَلَى الْعَالِمِ أَنْ يُظْهِرَ عِلْمَهُ».

۴- این تکلیف عالم هم، تکلیف الزامی نیست، چون علی العالم ان يظهر علمه، همان بیان امر است اگر ظهورش بالاتر نباشد کمتر نیست.

۵- مفاد این روایات، فقط علما هستند یعنی کسی که دانشمند است این وظیفه را دارد و علم، شرط وجوب است، نه شرط واجب، یعنی اگر علم دارد این تکلیف بر دوش اوست، اما اگر علم ندارد باید برود تا بعد مقابله کند آن دلیل دیگری می‌خواهد البته آن هم بعید نیست که عقل به آن حکم کند، یعنی عقل به آن حکم می‌کند که اگر بدعتی الآن شد او اجمالاً می‌داند اینجا خلافتی محقق می‌شود ولی علم و دانش لام برای مقابله ندارد، بعید نیست گفته شود عقل حکم می‌کند که باید برود یاد بگیرد و مقابل آن بایستد فلذا حکم عقل اینجا وضوح دارد. ظاهر روایت این است که این مسئله را می‌داند و باید اظهار کند منتهی به نظر می‌آید از دلیل لفظی، بیش از این استفاده نمی‌شود؛ ولی عقل می‌گوید این شرط وجوب نیست، شرط واجب است و حکم عقلی مستقلاً وجود دارد که باید علم را پیدا کند.



۶- معلوم است این وجوب، وجوب کفائی است و اگر کسی به این کار قیام کرد از بقیه ساقط است. بعید نیست که قائل به وجوب عینی شد، که همه بگویند، مگر این که مقابله با آن بدعت متوقف بر این است که همه باید بگویند و الا اگر معلوم شد مسئله، از بقیه ساقط می شود.

۷- این قاعده اخص از ارشاد جاهل به معنای احکام مورد ابتلا و مثل کتمان علم است برای اینکه ارشاد جاهل یک حکم الزامی مورد ابتلاست که باید بگوید اما این بحث بدعت است و این از آن اخص است و دامنه اش یک احکام و معارفی است که اگر کسی خلافش را گفته باشد ولذا اخص است و از یک طرف اعم است، برای این که لازم نیست مورد ابتلا باشد یک حکمی خلاف شرع را دارد می گوید هیچ کس هم الآن نیاز ندارد و مورد ابتلای کسی نیست، ولی خلاف شرع انجام می دهد، می گوید باید گفت ولذا از نظر موضوع، اخص از ارشاد جاهل است ولی از نظر حکم و وظیفه تبیینی، اعم است و ممکن است این بدعت در جایی باشد که مورد ابتلای کسی نیست ظاهراً باید گفت تا دین عوض نشود؛ ولذا لازم نیست الآن هم حتی کسی بالفعل منحرف شود یا مورد ابتلای کسی باشد همین که دین دارد عوض می شود و ما لیس بالدین وارد در دین می شود یا آنچه که در دین است از دین خارج می شود باید روشنش کند ولو این که الآن مورد ابتلایش نیست، بله اگر امری گفته است هیچ کس تحت تأثیر قرار نمی گیرد، بعید است و ادله از آن منصرف است.

۸- این روایات اگر معتبر هم نباشد بعید نیست که اینجا حکم عقلی واضح باشد که اگر دین دارد عوض می شود یعنی با ادله این روایات هم ممکن نشود هم ادله دیگر این را شامل می شود که دفع ضلال و هدایت دیگران و .. باشد و هم این که هیچکدام اینها هم نباشد عقل مستقلاً این را می فهمد. کتمان علم، باز اخص از این است و حالت کتمان باید پیدا کند و ممکن است یک بخش غالبی را حداقل می گیرد البته بعید نیست مطلقاً بگیرد برای این که وقتی بدعت رواج پیدا کرد و شایع شد همین که نمی گوید می گویند کتمان کرد، بعید نیست کتمان هم جزء ادله باشد.

بنابراین یک طائفه دیگر این گونه اضافه می شود و بدین ترتیب این طوائف اخبار و روایات تمام می شود. قبلاً یک قواعد عامه ای هم گفتیم که آن قواعد عامه ممکن است حتی در موضوعات هم جاری بشود مثل حفظ نظام و عزت اسلامی یا عزت و استقلال جامعه اسلامی که آنها موضوعات را نیز در بر می گیرد.



فروعات

هرچند به این فروعات در ضمن بحث اشاره شده، ولی با یک نگاه جامع به این فروع و تفصیلات پرداخته می‌شود که حدود هشت فرع و تکمله می‌باشد.

فرع ۱: تقسیم بندی حکمی روایات

۱- اولین مسئله این است که اخبار و روایات و ادله ای که در ارشاد جاهل بررسی کردیم از این نگاه به چند طائفه تقسیم می‌شد که برخی از آنها دلالت بر وجوب می‌کرد و برخی دلالت بر رجحان به معنای عام می‌کرد نه در خصوص استحباب، برخی هم ظهور در استحباب داشت، بنابراین مجموعه اخبار و احادیثی که ملاحظه شد می‌شود از این نگاه به سه گروه تقسیم کرد:

- ا - برخی از روایات، ظهور در وجوب داشت مثل لیندروا قومهم و ... کفالت ایتام آل محمد^(ص)
 - ب - گروهی هم که نادر است و بعید نیست بین اینها برخی از اخبار بود که ظهور در خصوص استحباب داشت که تعداد این روایت هم کم است.
 - ج - گروه سوم، گروه زیادی روایات و اخباری است که دلالت بر رجحان مطلق می‌کند در نشر علم و مسائلی از این قبیل که می‌توانست بر واجبات و مستحبات منطبق شود.
- بنابراین گروه اول اختصاص به احکام الرامی مورد ابتلاست. گروه دوم، اختصاص به احکام استحبابی یا غیر الزامی - یا این که حکم غیر الزامی است یا این که اگر الزامی هم است مورد ابتلا نیست (چیز غیر الزامی مورد ابتلا) گروه سوم، چون رجحان مطلق را می‌گوید و خیلی از روایات از این قبیل است می‌تواند هر دو را دربرگیرد.
- بر اساس این، می‌توان گفت یک معنای خیلی عامی برای ارشاد وجود دارد که معنای عام مشترک است و حکمش، رجحان است که در ذیل آن دو قاعده قرار می‌گیرد:

الف: ارشاد در محدوده احکام یا معارف الزامی مورد ابتلا به واجب است.

ب: یک قسم هم مستحب است.

پس در واقع سه قاعده از نظر فقهی وجود دارد:

الف - یک قاعده عام العام است، یعنی ارشاد جاهل، راجح است.

ب - دو قاعده خاص ذیل این وجود دارد:



- : ارشاد معارف و احکام الزامی مورد ابتلا که اینجا ارشاد جاهل واجب است .
- : ارشاد در ماسوای این موارد که اینجا ارشاد، مستحب است اگر دلیلی بر استحباب به معنای .. داشته باشیم می‌گوییم مستحب است اگر دلیلی هم بر خصوص استحباب نباشد، همان رجحان مطلق است که عملاً منطبق بر استحباب است.

فرع ۲: مصادیق ارشاد

۲- مطلب دوم این است که این ارشاد واجبی که در معارف الزامی مورد ابتلا می‌گفتیم یک مورد دیگری هم داریم که به این ملحق می‌شود ولو این که در معارف الزامی مورد ابتلا نباشد یک مصادیق دیگر هم در ارشاد داریم که :
یک: همان جایی که برای دفع بدعت باشد.

دو: جایی است که کتمان علم باشد و صدق کتمان علم کند.

این دو مورد هم جزء موارد واجب افزوده می‌شود، یعنی آن قاعده ارشاد جاهل واجب است در معارف و احکام؛ یک بخشی از آن را در نکته اول بیان شد یعنی احکام یا معارف الزامی مورد ابتلا و دو نکته هم دیگر را در بند دوم ذکر شد یکی آنجا که برای دفع بدعت باشد و دوم جایی است که کتمان صدق کند.

فرع ۳: مراد از احکام

۳- این است که مقصود ما از احکام یا معارفی که اینجا می‌گوییم اعم است از مسائل اعتقادی ، اخلاقی و فقهی و احکام ؛ این ادله معلوم است .

فرع ۴: شمول حکم

۴- در احکام هم اعم است از احکام اولیه و ثانویه، یا حکومتی و ولائی، اینها هم حداقل برخی از ادله، این را شامل است.



فرع ۵: ارشاد در موضوعات

۵- مطلب پنجم در موضوعات است. غالب ادله، شامل موضوعات نمی‌شد این‌که موضوع را بیان کند و شخص را متوجه موضوع کند، غالب ادله این را دربر نمی‌گرفت و لذا ارشاد جاهل در حد بخش الزامیست که واجب است شامل موضوعات نمی‌شود مگر در جایی که ارشاد در موضوعات غالباً مستحب است برای این‌که فرض این است که حکم را می‌داند و موضوع را نمی‌داند و اجبی را ترک می‌کند یا حرامی را ترک می‌کند در جایی که نگفتن موضوع موجب ترک واجب یا فعل حرام شود بدون این‌که مرتکب حرام شود منجز نیست ولی وقوع در آن پیدا می‌کند اگر عنوان ویژه‌ای در کار نباشد که این عناوین ثانویه نباشد این ارشاد موضوعات مستحب است برای این‌که فرض این است که این واجبات و محرمات، مصالح و مفاسد دارد. این‌که آدم مؤمنی را کمک کند که در مفاسد ای واقع نشود، یا مصلحتی از او فوت نشود این اعانه بر برّ و عون مؤمن است که به مشکل نیافتد و لذا ارشاد در موضوعات، عناوینی دارد که آن را مستحب می‌کند، بلکه گاهی ارشاد در موضوعات، ممکن است موجب اختلافی شود، ممکن است نزاعی شود، یا در دسر عجیبی واقع شود یا در طهارت و نجاست کمی شواهدی داشته باشد که آنجا استثناست و شارع نمی‌خواهد ادماها را متوجه طهارت و نجاست کند ولی در خوراک و ... در این موارد ... ، بنابراین بعید نیست که در موضوعات بگوییم ارشاد جاهل مستحب است الا جایی مثل باب طهارت و نجاست ، یا جایی که مستلزم یک مفاسدی باشد و سختی‌هایی برای شخص ایجاد کند.

بعید نیست که اصل بر استحباب باشد و استحبابی علی الاصول روی موضوعات باشد الا برخی از جاها که عرض شد.